



امام رضا(ع) فرموده است: إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَلْقَى... عَزَّ وَجَلَّ وَ لَا ذَنْبَ عَلَيْكَ فَزُرِ الْخُسَيْنِ
اگر دوست داری بدون گناه به ملاقات خدا بروی، در دنیا به زیارت امام حسین(ع) برو.
بحارالانوار ج ۴۴



دردم، ز کودکی است که با روی همچو ماه
آمد بیرون، به یاری آن شاه بی سپاه
وصال شیرازی



تصمیم بزرگ
سه نفرند، نه آنقدر
دورند که حرفهایشان را
کامل نشنوم نه آنقدر
نزدیک که دقیق بفهمم
چه می گویند.

قبل ترها کنار شریعه
شاعر و نویسنده
دیده بودم.ش، یکی از
نگهبانان فرات می گفت اسمش حر است
حر این یزید، ریاحی، می گفت از شمشیرزنان
عرب است و شمشیر به خون بسیار سیارب
کرده. حالا ایستاده ام به تماشایشان. خودش
و دو نفر دیگر که پرس و جوها می گویند
پسر و برادرش هستند. چکمه هایشان
را در آورده اند. با پاهای عرق کرده و خیس
برمرل های تنگیده بر خاک قدم می گذارند. تیغ
را با زگون بسته اند و سرافکننده دارند به سمت
خیمه های حسین(ع) می روند.

توی سپاه عمر سعد چو افتاده که ترسیده
خوف کرده. عده ای به فکر رفته اند عده ای
هویش می کنند عده ای هم شماتتش.
نگهبان خیمه های حسین رویش را پوشانده
نمی شناسمش. سه مرد نزدیک می شوند.
نگهبان حرفهایشان را می شنود. می گوید لختی
صبر کنی خبر بگیرم برگردم. نگهبان بر می گردد.
شرمساری در چهره مرد هویداست. اگر نیشخند
چه؟ اگر لعن و نفرین کند چه؟ بیچاره دو عالم
خواهم شد. در خیال که هر اتفاقی ممکن است
بیفند من هم دارم خیال می کنم دارم تصور
می کنم، دارم در طبعیت خودم دست می برم
و چشمهایم را زوم می کنم. حسین ایستاده
است و حر سرش پایین است. حسین امام
است. ناگفته می داند که حرفش چیست!
می گوید: خوب نبودم ولی شما خوبی! شما
بزرگی بخشش از بزرگان است. دل بچه هایت
را لرزاندم. راهت را بستم بیخش. امام فرمود:
سرت را بالا بگیر تو الحق که حری و آزاد، دل
توی دلش نبود.

اینها را که شنید. چکمه ها را پوشید. بندهایش
را محکم کرد. تیغ را بر کمر استوار کرد. اشک از
صورت پاک کرد و گفت اولین نفری بودم که دل
بچه هایت را لرزاندم بگذار اولین نفری باشم که
توی این دشت فدایت می شوم. امام قبول کرد.
رفت و فدای حسین شد. حر می توانست یکی
از قتله کر بلا باشد که هر روز لعنش می کردیم
شریک خون خدا بود. تصمیم گرفت و رفت
سمت نور. خدایا به ما هم قدرت تصمیم گیری
بده در لحظه هایی که ممکن است شقی
باشیم یا رستگار...]

کتاب محرم

پای منبر تاریخ

یکی از صره هایی که قیام سیدالشهدا(ع) در طول
تاریخ خورده از ناحیه روایت های جعلی بوده است.
روایت هایی که نمی توان به نیت راوی شك و تردید
روا داشت و حتی شاید برخی با نیت خیرخواهی
دست به جعل و تحریف زده اند تا زمینه ایجاد
شور و رونق در این دستگاه را فراهم کرده باشند،
ولی ناخواسته زمینه باز شدن دهان های عیب جو
را فراهم کرده اند تا بتوانند اصل قیام را هدف
بگیرند. هنوز شاهدیم که این عیب جویی ها و
طعن و کنایه ها ادامه دارد. به همین خاطر رجوع
به منابع متقن و دقیق می تواند مانع خوبی برای
جلوگیری از تحریف باشد. حتی این منابع که با
زحمت پژوهشگران و علمای راستین دین آماده
شده می تواند به فهم بهتر انگیزه های این قیام
نیز کمک کند. «مقتل امام حسین(ع)» اثر علامه
سیدمرتضی عسگری یکی از آثاری است که با زبان
روان و با دقت تحقیقی بسیار بالا از روزه های آغاز
حکومت یزید دست به روایت کر بلا زده است.
اثری که پانوشته ها و نکات تاریخی مولف، اعتبار
زیادی به آن داده که هر مخاطبی می تواند با آن
ارتباط برقرار کند.

روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب امتیاز: سازمان صداوسیماى جمهوری اسلامی ایران ■ نخستین موسسه فرهنگی مطبوعاتی کشور دارای گواهینامه بین المللی ISO9001:2008

شاپا۳۶۳۷۰-ISSN1۳۷۵۰۳۶۳۷۰
پایگاه اینترنتی: www.jo.ir
www.jamejamdaily.ir
پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir

پنجشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۹۸ | ۵ محرم ۱۴۴۱ | ۲۰ صفحه | سال بیستم - شماره ۵۴۷۴ | استان تهران والبرز ۲۰۰ تومان - دیگر استان ها ۱۰۰۰ تومان | Thursday - 2019 September 5

اوقات شرعی: | آذان ظهر: ۱۳/۰۳ | غروب آفتاب: ۱۹/۰۲۷ | آذان مغرب: ۱۹/۰۴۵ | نیمه شب شرعی: ۰۰/۰۰ | آذان صبح (فردا): ۵/۱۳ | طلوع خورشید(فردا): ۶/۰۴۰

بازین پیش از نوز قیامت
بازین پیش از نوز قیامت
سینه جام جم
بازین پیش از نوز قیامت
بازین پیش از نوز قیامت



کاش در روضه بمیرم
گفت وگو با حمیدرضا برقعی؛ شاعر اهل بیت درباره واقعه کر بلا
نامی سر بسمّه تعالی سر / بلند مرتبه پیکر بلند بالا
سر...! شاید بیشتر شنیده شده باشد.
نام چند شخصیت را می گویم، صفتی که دفعتاً
به ذهنتان می رسد را بگویند؟
حضرت عباس (ع)؛ بی دست ماند و داد خدا دست
خود به او
حضرت زینب (س)؛ مرد آفرین روزگار
حضرت علی اصغر(ع)؛ تو در شش بیت حق مطلب
خود را ادا کردی
حضرت علی اکبر(ع)؛ مست از کام پدر
حضرت قاسم(ع)؛ احلام من عسل
خُر مصرعی از آقای اسفندقه: قرار بود بمیری، خدا
شهیدت کرد
زهیر عاقبت به خیر
آم وهب: بنازم ام وهب را به پاره تن گفت / برو به
معرکه با سرولی میا با سر
عایس: مست بودم، مست، پیراهن نمی دادم
چه شد
دوست دارید چگونه بمیرید؟
دوست ندارم معمولی بمیرم. شهادت بهترین
نوع مرگ است، اما اگر شهید نشدم دوست دارم
در حال عرض ادب و ارادت به اهل بیت (ع) باشم.
می توانم موقع شعر گفتن باشد یا گریه کردن یا در
جزو لشکر امام حسین (ع) باشند و هیچ کس
نمی تواند حتی تصور کند جای یکی از آنها باشد.
ما معتقدیم همه شهدا و شهدای دفاع مقدس
جزو لشکر امام حسین (ع) هستند، اما اتفاق
روز تاسوعا و عاشورا مختص آن آدم ها بوده و
اگر بخواهیم حتی در خیال خودمان را جای آنها
بگذاریم، خود را فریب داده ایم.
بیت عاشورایی که به آن معروف شده اید یا
مردم شما را با این بیت می شناسند؟
شاید هنوز شعر و بیتی که آن قدر عظیم باشد تا بر
زبان مردم بنشینند، نگفته باشم. اما شعر « به نام

واقعه کر بلا را رقم زد که درست ترین تصمیم بود
هرچند حادثه ای بزرگ و جانگاز را رقم زد.
اولین خاطره ای که از هیات در ذهنتان مانده؟
دورترین خاطره ای که دارم، مربوط به سالی است که
کلاس دوم یا سوم ابتدایی بودم و تصمیم گرفتم
تنهایی با دسته عزاداری محله مان به حرم حضرت
معصومه (س) بروم. یکی از پیرغلمان مسجد
محله که مرا می شناخت، نزدیکم آمد و گفت تو
سیدی، شالی سبز دور گردنم انداخت و کمی گل
روی پیشانی ام مالید و مرا برد جلوی دسته عزاداری
و گفت: سادات باید جلوی دسته حرکت کنند.
عزنی که آن پیرمرد به من که کودک بودم، داد هرگز
فراموش نمی کنم. حس خوب سادات بودن را آن
زمان درک کردم.
تصویری از کر بلا که بیشتر ذهنتان را متاثر
می کند، یادش که می افتید احساس می کنید باید
دربار او اش شعری بنویسید و واکنشی داشته
باشید؟
شاید يك اتفاق خاص مد نظرم نباشد اما واقعیت
این است که اتفاقات حماسی واقعه کر بلا مرا
تحت تأثیر قرار می دهد. روایتی است که می گوید
امام حسین (ع) و حضرت عباس (ع) با هم به میدان
وارد می شوند برای آوردن آب. هر چند دقیقه يك

هفتاد و دوراه

راه «وهب»

در دوه س تا چادر سیاه محقر و گوشه ای از صحرا
جمع می آمد. وهب با همسرش هانیه و مادرش
قمر زندگی می کرد. در گوشه ای از صحرا که مسیر
کاروان ها بود و منزل «ثعلبیه» می خواندندش. از
زندگی شهری و روستایی دور بودند و به نان و رزقی
که از بیابان می رسید قانع. مسیحی بودند و حضور
خدا در چادر محقرشان پر نور بود.
تیغ آفتاب بالای سر بیابان رسیده بود. وهب وهانیه
به شکار رفته بودند و ام وهب چادر عشایری
سیاه شان را سامان می داد که دید مردی از دور
نزدیک می شود. تنها و پیاده. قمر که از غوغای شهر
و سیاست و مردم به دور بود، اما اگر سیاست مردی
از پایتخت خلافت هم جای او بود، باورش نمی شد
این مرد پیاده ساده، نوه رسول خدا و امیر شیعیان
باشد. این جای تاریخ که می رسم حس غریبی دارم
که نمی فهمم اش. همیشه وقتی شرح حال بزرگان

صبح پیش از طلوع
بیدار شد. مقداری آب و غذا
و سلاح و ادوات شکار را
برداشت و پرده چادر
بیابانی شان را بالا زد که
روزی خانواده سه نفره شان
را از صحرا بگیرد. مادر و همسرش هنوز سر از خواب
بر نیاورده بودند. در گرگ و میش هوا نشست به بود
جلوی چادر و بند پاپوشش را گره می زد که با
سنگینی سایه، سرش را بلند کرد. هانیه همسرش
بود که با چشمانی که هنوز از خواب بیدار نشده
بودند بالای سرش ایستاده بود. باز می خواهی من
را تا غروب تنها بگذاری؟ این دفعه را کور خوانده ای!
باتومی آیم.
چند روز بود که از ازدواج وهب وهانیه می گذشت،
یک زندگی ساده عشایری که همه ملزوماتش

نمی دادم از کجا این اصطلاح
به اشتباه جا افتاده که هر کار
برنامه ریزی نشده را می گویند
«کار هیاتی». قبول کنی یا
نکنی کار هیات يك کار
تشکیلاتی منظم است که اتفاقاً در شب های
ماه محرم حساسیت زیادی دارد و باید با
سازماندهی دقیقی به انجام برسد. اما همیشه
برایم عجیب بوده کودکان همه جایك گوشه کار
هیات را می گیرند. فرق تشکیلات حسینی با بقیه
سازمان ها این است که کودکان هم در آن جدی
گرفته می شوند. خدا را چه دیدی، شاید کودکی در
این دستگاه بختش سپیدتر از ریشی سپید بود.
ماجرای عبا... بن الحسن (ع) را که شنیده ای.

عکس: زهرا افسر



روز پنجم محرم الحرام ۶ هجری:
عبيدا... بن زیاد در این روز دستور داد
شخصی به نام «زجرین قیس» و ۵۰۰ مامور وی
بر سر راه کر بلا بایستند و هر کسی را که قصد
یاری امام حسین علیه السلام داشته و بخواهد
به سپاه امام ملحق شود، به قتل برسانند.



أَسْلَمُوا عَلَى الْفُرْقَيْنِ بِاللَّيْمَةِ، أَسْلَمُوا عَلَى الْفَهْطُوكِ الْخَبَاءِ،
أَسْلَمُوا عَلَى خَاسِي أَصْحَابِ الْكِنَاءِ
سلام بر آن آغشته به خون، سلام بر آن که(خرمیت)
خیمه گاهش دریده شد، سلام بر پنجمین اصحاب کساء
فراری از زیارت ناحیه مقدسه



کوچ از محبسی
به کوشکی
روایت روز حسین - ۵
پنجشنبه پنجم محرم
جماعتی از اعیان و
اشیاء کوفه، بر تلی
ایستاده بودند و نظاره
می کردند و می گریستند
و می گفتند، بارخدا یا،
نصرتی نازل کن.
یکی گفت: ای دشمنان خدا، چرا خویش به زیر
نمی آید و نصرتی نمی کنی؟
پس سخت تر گریستند.

یکی از یاران حسین گفت: ببینید حسین را، که
باکش از مرگ نیست.
حسین گفت: شکیب وزبید ای بزرگ زادگان،
مرگ شما را پلی است که از سختی و شدت تان
می گذراند و به بهشت گسترده و نعمت
جاویدتان می رساند. کدام از شما خوش
نمی دارد که از محبسی به کوشکی کوچ کند؟
و برای خصم تان کوچ است از کوشکی به
محبسی.
پدیرم از رسول خدا حدیث کرد مرا، که گفت:
«دنیا زندان است از برای مؤمن و بهشت
است از برای کافر و مرگ پلی است مؤمنان را به
سوی بهشت شان و پلی است کافر را به سوی
دوزخ شان.» نه دروغ گفتم و نه دروغ شنیدم.



مردان حسین، نزدیک حسین می شدند و
می گفتند: سلام بر تو، ای زاده رسول، الدواع.
و حسین پاسخ شان می گفت: و بر تو سلام، رو
که در بی ات روانم.
پس این آیه می خواند: و برخی از آنان عهد به سر
بردند و برخی چشم در دارند.
پس حمله می بردند و جنگ می کردند تا کشته
می شدند.

یاران حسین یکان یکان کشته می آمدند
و پیدا بود، که بسیار اندک بودند و دشمنان
دهن دهن کشته می شدند و پیدا نبود، که
سخت بسیار بودند. تا آن گاه که جز خاندان
حسین کس از برای حسین نماند.
و آخرین کس از یاران حسین که کشته آمد،
شوی بن عمرو بن ابی مطاع بود و نخست کس
از خاندان حسین که جنگ آورد و کشته شد،
علی اکبر بود بزرگ فرزند حسین.]

دلنوشته

با حسین ات چه کنیم؟

وقتی صحبت از
انگشتی شد که در
رکوع عاقبتش به خیر
شد، خیلی رك و راست و
صریح تکلیف مان را
روشن کردی. گفتی
یابن آدم ول ات را بناس، همان کسی که در رکوع
انگشتش را بخشد، ولی توست... مبادا از
راهش دور شوی، مبادا بیشتر از او کسی را
دوست بداری، مبادا ناراحتش کنی...
ولی حق بده به ما، تکلیف ما با کسی که با
انگشتش، انگشتش را هم می بخشد معلوم
نیست! نمی دانیم با حسین ات چه کنیم.
نمی دانیم با حسین ات چه کنیم!
جان بدهیم یا باز جان بدهیم یا باز جان بدهیم...
تکلیف ما با حسین ات چیست؟ تو بگو.]

عکس: زهرا افسر